

چرایی و چیستی هرمنوتیک از نگاه هایدگر

محمدسجاد شیرودی^۱، ابراهیم سیاه پوش^۲

^۱ دانشجوی دکتری جامعه شناسی سیاسی دانشگاه تهران

^۲ دانشجوی دکتری جامعه شناسی سیاسی دانشگاه تهران

چکیده

هرمنوتیک با هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶)، یکی از متفکران و فیلسوفان مغرب زمین، وارد مرحله جدیدی در دوران تاریخی خود می‌شود، دستاورد عظیم هایدگر این است که فلسفه‌ورزی را بر محور هرمنوتیک قرار داد. هرمنوتیک در هایدگر بحث و جدل درباره مفاهیم و مقولات نیست، بلکه اساساً آشکار کردن آن چیزی است که در درون ما می‌گذرد. دازاین (Da-sein) بودن = آنجا، اما آنجا بودن اساساً یعنی، عملی کردن حضور و حی و حاضر شدن؛ عملی که از طریق آن و برای آن معنا در زمان کنونی آشکار می‌شود. این مقاله، هرمنوتیک را در نظر هایدگر مورد واکاوی و پیرامون چرایی آن قرار می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: هرمنوتیک، دازاین، پدیدار شناسی، کارگزاران، فهم، دور هرمنوتیکی.

مقدمه :

هایدگر علاوه بر اینکه در زمینه های متعدد هستی شناسی، زیبایی شناسی، هنر و ... تحولات بنیادی را ایجاد نموده، در مسئله هرمنوتیک نیز چرخشی بنیادی خلق نموده است. هرمنوتیک در اندیشه هایدگر غیر از هرمنوتیک گذشته است، هایدگر بر اساس مبانی اندیشه خود چرخشی را در هرمنوتیک پدید آورد که پس از آن تفسیر از متن محوری به مؤلف محوری سوق داده شد.

هایدگر از جمله متفکرانی است که می توان از اندیشه های او در قلمروهای زیبایی شناسی، هرمنوتیک، هنر، معرفت شناسی، هستی شناسی و ... بهره برد و شاید بتوان یکی از جنبه های بزرگ بودن هایدگر را عمق اندیشه او دانست که می تواند در وجوه متفاوت گسترش یابد، هایدگر در کتاب هستی و زمان بر دو گروه تأثیر نهاده است یکی بر فلاسفه اگزیستانسیالیست از جمله ساتر، مرلو پونتی و دیگری بر فلاسفه هرمنوتیک. هایدگر با برقرار نمودن رابطه بین هرمنوتیک و تلاش فلسفی برای درک معنای وجود معنای جدیدی به هرمنوتیک داد و در عین حال کارکرد قبلی فلسفه را متحول نمود، او هرمنوتیک را به سطح فلسفه می آورد، برای او فلسفه حقیقی و هرمنوتیک با پدیدارشناسی یک چیز هستند به این جهت او معتقد است که فلسفه یا هرمنوتیک باید در جستجوی معنای هستی باشد و برای رسیدن به آن باید تحلیل پدیدارشناسانه فهم پدیده وجود انسانی را به کار برد و بدین وسیله است که فهم دارای محوریت برای رسیدن به تحلیل دازاین می شود. (Gadamer ، ۱۹۹۷:۲۶)

تعریف:

پیشینه هرمنوتیک یا همان دانش رمزگشایی از متن به بیش از هزار سال قبل باز می گردد، زمانی که یونانیان و سایر ملتها می خواستند متن کتاب مقدس را بفهمند؛ در چند دهه گذشته با ارائه نظریه های جدید در این حوزه، توجه بیشتری به این سو جذب شده و حتی حوزه علمیه نیز با ارائه کرسی های نظریه پردازی به نقد و بررسی نقاط قوت و ضعف دانش هایی در این مقوله پرداخته است. یکی از علومی که امروزه در غرب مطرح است و البته پیشینه آن به قرن چهاردهم می رسد، علم هرمنوتیک است؛ دانشی که مشغله فکری بسیاری از متفکران و فیلسوفان است.

هرمنوتیک (Hermeneutics) در تعریفی ابتدایی، علم تعبیر، تفسیر و تاویل، نام گرفته است، هرمنوتیک به معنای تعبیر و تفسیر برای دستیابی به معناست. (حریری، ۱۳۷۵:۶) این واژه در فارسی «زندآگاهی» نیز ترجمه شده است، (عنایت، ۱۳۸۴: ۲۵) پل ریکور، هرمنوتیک را فن تشریح و توضیح نمادها بخصوص نمادهایی که معنی صریح دارند می شناسد، (حریری، ۱۳۷۵:۶) او در مقاله «رسالت هرمنوتیک» تعریف زیر را تعریف کارآمدی از هرمنوتیک تلقی می کند: هرمنوتیک نظریه عمل فهم است در جریان روابطش با تفسیر متون. (کوزنر، ۱۳۷۱: ۱۲-۱۹) هرمنوتیک یا علم چگونگی فهم متون، که

هانری گربن از آن کشف‌المحجوب تعبیر کرده است به گونه‌ای است که مفسر بتواند از رهگذر آن به مراد و مضمون واقعی متن رسوخ کند، با نیم‌نگاهی به نظریه‌های مطرح در هرمنوتیک به دو قطب نسبتاً متضاد برمی‌خوریم، در یک قطب، نظریه‌ای قرار دارد که هرمنوتیک را به معنای آشکار ساختن و احیای معنایی می‌داند که به صورت پیام و ابلاغ یا به صورت رمزی الهی به ما خطاب می‌شود و در قطب دیگر، نظریه‌ای که هرمنوتیک را راز زدایی و کاهش توهم می‌داند. (ریکور، ۱۳۷۳: ۳۵)

تاریخچه:

هرمنوتیک در اصل از واژه **Hermes** به معنای خدای بالدار گرفته شده است، وظیفه هرمس انتقال پیام‌های خداوندی برای بشر است، او را در اساطیر، پیام‌بر خدایان می‌دانند، او به عنوان فرزند زئوس، باید آنچه را که در ورای فکر و اندیشه بشر جای دارد به حوزه فکر و اندیشه انسان‌ها انتقال دهد، موجبات کشف رموز و معانی را فراهم سازد، انسان‌ها را از آنچه در محیط پیرامونشان می‌گذرد آگاه سازد و بالاخره دنیای نهان و آشکار را به هم بپیوندد و معانی یا معنای هر علامت یا شاخص را بشناساند. در روش تاویل، ورود به دنیایی نهان، پیچیده و ناآشکار مطرح است که بر ورای پدیده‌های عینی، ملموس و مادی جای دارند. (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۹۰۸) این اصطلاح تا چند قرن پیش صرفاً در عرصه متون قدسی بویژه کتاب مقدس به کار می‌رفت، ولی سپس هرمنوتیک از متون قدسی به متون عام راه یافت و امروزه خود هستی را نیز فرا گرفته است. در ابتدای قرن نوزدهم شلایرماخر و دیلتای، هرمنوتیک را به عنوان یک روش در علوم انسانی طراحی و معماری نمودند و سپس در قرن بیستم اندیشمندانی چون مارتین هایدگر و گادامر از «فهم» به عنوان نوعی «وجود» یاد کردند. بنابراین، در باره سیر تحول هرمنوتیک باید گفت که از نوعی معرفت‌شناسی به گونه‌ای روش‌شناسی و سپس نوعی هستی‌شناسی یا «نظریه هرمنوتیک» تحول یافته است.

شخصیت کلیدی هرمنوتیک در قرن بیستم مارتین هایدگر (Martin Heidegger) است، در حالی که مسأله هرمنوتیکی در آثار دیلتای با مسأله «معرفت» مرتبط است، این بحث در آثار هایدگر با مسأله «وجود» (being) پیوند می‌خورد، مسائل فهم و تاویل هنگامی رو در روی هم قرار می‌گیرند که ویژگی‌های بنیادین «بودن - در - جهان» ما را آشکار نمایند. از نظر هایدگر، «فهم» پیش از هر چیز، موضوع فرافکندن چیزی است که قادر به انجام آن هستیم. این خصلت پیش‌گویانه (anticipatory) فهم، به زبان هستی‌شناسی، صورت‌بندی مجددی است از آنچه عموماً دور هرمنوتیکی (hermeneutical circle) نامیده می‌شود. درست همان گونه که جزئی از متن را از رهگذر پیش‌گویی ساختار کل آن می‌فهمیم، همین‌طور نیز هر فهم متضمن پیش‌فهمی (pre-understanding) است که حاکی از اتحاد ازلی ذهن و عین می‌باشد. ما پیش از این

که موضوعاتی ذهنی مدعی داشتن معرفت درباره موضوعات عینی در جهان باشیم، هست هایی در جهان هستیم که با امور دم دستی (ready-to-hand) آشناییم و از آن مراقبت می کنیم.

مبانی هرمنوتیک:

علوم طبیعی و علوم انسانی، به دلایل زیر، از لحاظ روش شناسی دو دانش متمایزند:

الف: ارادی بودن جهان انسانی و غیر ارادی بودن جهان طبیعی ؛

ب: موجبیت علوم طبیعی بر خلاف علوم انسانی؛

ج: تجانس محقق - موضوع تحقیق در علوم انسانی بر خلاف علوم طبیعی ؛

د: آگاهی انسان به عنوان خصیصه ممتاز.

انواع هرمنوتیک:

هرمنوتیک مذهبی:

مراد از آن، تاویل متون مقدس و کتاب های آموزگاران اخلاق است، در این دیدگاه، متنی که خداوند فرمان به نوشتن آن داده است معنایی باطنی دارد. بنابر این، در مباحث دینی، مفاهیمی چون «علم باطن»، «علم باطن باطن»، «علم ظاهر باطن» و ... مطرح شده است ؛ مفاهیمی که به معضلات و پرابلماتیک های پیچیده ای منجر شده است. در دنیای مسیحیت، با کتاب «آیین مسیحیت» آگوستین قدیس، برداشت جدید از مفاهیم کتاب مقدس به گستره فلسفه نیز راه یافت، به نظر آگوستین تاویل متن یک علم است و می توان قاعده های این علم را تدوین کرد، با وجود این، نقطه عطف تاریخ تاویل های مسیحی، پیدایش مذهب پروتستان بود. (احمدی، ۱۳۷۰: ۵۰۲-۵۰۳) در دنیای اسلام با توجه به تمایز بین تفسیر (بیان معنای ظاهری قرآن مجید) و تاویل (بازگرداندن به اصل یا سرچشمه هر چیز)، تاویل دارای جایگاه بس مهمی است. قرآن از دو زاویه با بحث هرمنوتیک ارتباط می یابد: نخست آن که قرآن یک متن قدسی است و هرمنوتیک عهده دار تاویل و گشایش رموز و اسرار متون قدسی می باشد؛ دوم آن که در قرآن نکات ظریف و هرمنوتیک گونه ای تحت عنوان «تاویل» آمده است. (بلخاری، ۱۳۷۶: ص ۹۰۲۱) در قرآن هفده بار کلمه تاویل در سه شکل «تاویل»، «تاویلا» و «تاویله» به کار رفته است. (بلخاری، ۱۳۷۶: ص ۹۰۸) همچون دنیای مسیحیت، در اسلام نیز «جنبش باطنی» تمامی رموز هستی را در حروف و شماره های ویژه

آنان می جست. اخوان الصفا، صوفیان، اسماعیلیان و بالاخره حروفیه - که بنا به نظر آنان هر حرف، نماد یا رمزی است بیانگر ارزشی ویژه - در این زمینه قابل طرح هستند، (احمدی، ۱۳۷۰ : ۵۰۸) تاویل علاوه بر اسلام و مسیحیت در سایر ادیان نیز دیده می شود. در بین عرفای اسلام، روش ابوبکر محمد بن عربی (م ۱۱۶۵) به دلیل به کارگیری روش سمبلیک برای تعریف هستی به هرمنوتیک مدرن تشبیه شده است، این عربی از تمام اشکال سمبلیسم، از شاعرانه گرفته تا هندسی و ریاضی، در نظریه خود استفاده کرده است. بر اساس نظر ابن عربی، روند تاویل می تواند بر تمام پدیده های طبیعت و تمام آن هایی که انسان را در زندگی اش در برمی گیرد اعمال شود. (سینک، ۱۳۷۶ : ۶)

هرمنوتیک کلاسیک:

به دلیل گشوده شدن افق جدیدی برای مغرب زمینیان، بعد از رنسانس و در نتیجه مبهم شدن متون قدیم برای آنان، در قرن نوزدهم اندیشمندانی چون شلایرماخر و ویلهلم دیلتای با تکیه بر تاویل روان شناختی و سعی در روان شناسانه کردن فهم و کار بر روی هرمنوتیک، سوژه روش هرمنوتیک را در علوم انسانی بنیان نهادند. شلایر ماخر دو نوع تاویل ۱. دستوری، ۲. فنی یا روان شناسانه را مطرح کرد، ماخر به وجود معانی نهایی متن باور داشت و فرض متن چند معنایی را رد می کرد. به نظر ماخر، برای شناخت سخن انسان باید او را شناخت، اما برای شناخت او باید سخنش را شناخت (دایره هرمنوتیک)، ماخر نشان داد که جایگاه اصلی هرمنوتیک، زبان و به گونه ای خاص، زبان نوشتاری است. ماخر حتی هرمنوتیک را «روش» ندانست، بلکه آن را «هنر تاویل» خواند. (سینک، ۱۳۷۶ : ۵۲۲) دیلتای کارش را بر شناخت رابطه میان معنای اثر و نیت مؤلف متمرکز کرد، او حلقه رابط میان قرن نوزدهم و قرن بیستم بود. دیلتای تمایز میان «توصیف» در علوم طبیعی و «ادراک» در علوم انسانی را برجسته کرد، دیلتای هرمنوتیک را روش شناسی کامل، همگانی و اساسی علوم انسانی نامید و سرانجام، معنای متن را با «نیت ذهنی مؤلف» یکی دانست. (سینک، ۱۳۷۶ : ۵۳۹) در بین اندیشمندان هرمنوتیک کلاسیک باید از فریدریش آست، آگوست ولف، آگوست بکت و درویزن نیز نام برد، هر چند که اینان به اندازه ماخر و دیلتای مطرح نیستند.

هرمنوتیک مدرن:

درک و کشف این نکته که هستی نیز به اندازه دین، رازدار و محجوب است و دیدن نوعی رابطه متقابل بین دین و هستی، هرمنوتیک را از عرصه دین به عرصه هستی کشاند. آغاز و انجام هستی، فلسفه حیات، هدف زندگی، کشف وجود و سایر مفاهیم مطرح در این فضا اساسی ترین سؤالات آدمی در مواجهه با هستی در غیبت انگاره های دینی بودند. هایدگر از جمله اندیشمندان متفکر در قلمرو معنای هرمنوتیک و گذر آن از عرصه دین به هستی است، وی معتقد است که دیدگاه ما درباره متون و مفاهیم دینی که آن ها را راز واران می دانیم (و از این رو، برای فهم و کشف آن ها به هر وسیله ای متوسل می شویم)،

همانند نگرش ما به هستی است. به دیگر سخن، هستی در نگاه آدمی همچنان مه آلود و ابهام آمیز می نماید، هستی نیز به اندازه دین حاوی و حامل گوهرهای معرفتی است، با این تفاوت که در هرمنوتیک دینی یا در نگره عرفانی آن با تاویلی رو به رو هستیم که متکی بر ذوق و شهود است و یا در نگره عقل ایمانی آن با تفسیری مواجهیم که شرط صحت و سلامت آن تزکیه روح و قلب مفسر است، اما در هرمنوتیک هستی شناسانه، خرد محض ابزار کشف و درک است. (بلخاری، ۱۳۷۶: ۸)

در هرمنوتیک مدرن، که هرمنوتیک عام و کلی نیز نامیده شده است، تاویل معنی گرایش به جهان شمول شدن دارد، مارتین هایدگر و شاگردش گئورگ گادامر که در تبیین این نوع هرمنوتیک کوشیده اند به نوعی هرمنوتیک «ابژه» را بنیان گذاری کرده اند، فعالیت های ابژه، پدیده یا انسانی که خارج از ذهنیت وجود دارد می تواند مورد تاویل و تفسیر قرار بگیرد، به این هرمنوتیک، هرمنوتیک پدیدار شناسانه نیز گفته شده است. (حریری، ۱۳۷۵: ۴۵)

لازم است اشاره ای به دیدگاه های نیچه، فروید و هوسرل به عنوان تاثیرگذاران بر هرمنوتیک جدید داشته باشیم. این حکم نیچه که «برای ساختن آینده باید تاویل های گذشته را فراموش کنیم»، نتیجه بسیار مهمی در تاریخ هرمنوتیک یافته است، به گمان نیچه، تاویل هرگز به حقیقت نمی رسد، تاویل انکار حقیقت است. نیچه علیه پوزیتیویسم نوشت: "می گویند که تنها حقایق وجود دارند، اما من می گویم خیر، حقایق درست همان چیزهایی هستند که وجود ندارند، تنها تاویل ها وجود دارند." به گفته او، تاویل کنشی اخلاقی است، اما به نظر او پدیدار اخلاقی وجود ندارد، تنها تاویل اخلاقی (انسان گونه) از پدیدارها وجود دارد. نیچه در کتاب «خواست قدرت» نوشته است: "ما تنها در شکل زبان می توانیم بیندیشیم... زمانی که از اندیشیدن در محدوده زبان سرپیچی کنیم آنگاه دیگر نمی اندیشیم." اندیشه خردمندانه، تاویل است و این تاویل که بر زبان و اندیشه ما حاکم است تعیین کننده نهایی واقعیت و هستی است، ما موضوع را از درون خود تاویل می کنیم، پس من پنهان ما حاکم است. شباهت این حکم با مفهوم «ناخودآگاه» فروید انکارناپذیر است، من پنهان درون ماست که از راه تاویل به جهان معنا می دهد، حضور، مرزها و محدوده هستی را تعیین می کند. (ریکور، ۱۳۷۳: ۲۶)

آنچه مارتین هایدگر، پدیدارشناسی هرمنوتیک نامیده، همان هرمنوتیک مدرن است، او روش پدیدارشناسی هرمنوتیک را به کار گرفت تا «خود چیزها» را آشکار کند و از هرگونه تاویل پیشاهستی شناسانه رهایی بخشد. نکته مرکزی اندیشه هایدگر معنای هستی است، فهم حد و نهایت (و تاریخ) هستی، آغازگاه اصیل و خاص اندیشه او را تعیین کرد، در فلسفه هایدگر «زبان» دارای اهمیت بالایی است، او زبان را به گسترده ترین معنای ممکن آن به کار برد، تمامی چیزهایی که با آن ها معنا روشن می شود. کلام یا جمله ای در یک گفتگو همان قدر روشنگر معناست که قطعه ای موسیقی یا نهادی اجتماعی، او تاکید می کند که هستی ما زبان گونه است و ما فقط در زبان زندگی می کنیم. هرگز نمی توانیم جایگاهی فراتر

(یا خارج) از زبان بیابیم و از آنجا به زبان بنگریم یا بیندیشیم. حضور ما در این جهان وابسته به زبان است، انسان و معنا در مکالمه زنده‌اند. انسان مکالمه است، وقتی بیداریم، وقتی خوابیم، همواره حرف می‌زنیم، وقتی گوش می‌دهیم یا می‌خوانیم یا کار می‌کنیم یا استراحت می‌کنیم به گونه‌ای مداوم، به شکلی حرف می‌زنیم. او از هلدترین نقل می‌کند که "از ازل ما گفتگوییم" به نظر هایدگر اندیشیدن بیش از هر چیز گوش سپردن است، امکان دادن به آوایی که به سوی ما می‌آید و نه پرسیدن پرسش‌ها. (احمدی، ۱۳۷۰ : ۵۶۴)

درک این نکته که معنا واقعیتی تاریخی است باعث شد که هایدگر از نظام فکری استادش هوسرل فاصله بگیرد، هوسرل با «ذهن استعلایی» آغاز می‌کند و هایدگر این آغاز را نفی می‌کند و به جای آن اندیشه «ماهیت غیر قابل تغییر» وجود انسان یا به عبارت خود او، دازاین (Dasein) را می‌گذارد. به همین دلیل است که اثر او در مقابل ماهیت‌گرایی انعطاف‌ناپذیر مریبی خود، غالباً با عنوان «اصالت وجود» مشخص می‌شود، حرکت از هوسرل به هایدگر، حرکت از قلمرو ذهن ناب به فلسفه‌ای است که در باره آنچه احساس می‌کند که زنده است به تامل می‌پردازد. (تری ایگلتون، ۱۳۷۲ : صص ۸۶ - ۹۲)

مفهوم Dasein (که کلمه‌ای آلمانی است) یعنی «هستی - آنجا» که در فلسفه معهود و متعارف آلمانی از این کلمه به معنای وجود (existence) استفاده شده بود، مراد از این که انسان «هستی - آنجا» است توجه دادن به تنهایی اوست، به منزله کسی که همواره خودش را در موقعیتی خاص می‌یابد، در عین حال او «آنجا» است، بدین معنا که آنجا [بوده] او بر او منکشف می‌شود و مرکز رجوع است. اگر چه دازاین بر حسب استعمال معهود، عموماً برای «وجود» استفاده می‌شود. هایدگر معنای آن را به وجود انسان محدود می‌کند و خود همین کلمه وجود (existence) را نیز به معنایی محدود برای نوعی از هستی که متعلق به Dasein است مورد استفاده قرار می‌دهد. به نظر هایدگر انسان از همه باشندگان دیگر [اتم‌ها، کوه‌ها، درخت‌ها و ...] متمایز است، چون او نه فقط هست، بلکه فهمی دارد از آن که کیست و مسئولیتی دارد برای آن که هست، بدین معنا فقط اوست که «وجود» دارد. (مک کواری، ۱۳۷۶ : ۴۶) باید توجه داشت که این دازاین سوژه‌ای نیست که در برابرش ابژه‌ای قرار داشته باشد، بلکه موجودی درون [قلمرو] وجود است. (ریکور، ۱۳۷۳ : ۳۵) مسئله اصلی برای هایدگر، به عنوان یک فیلسوف، «تاویل هستی» است، از این رو، او پدیدارشناسی را در گوهر خود همان هرمنوتیک می‌دانست، آغازگر بحث هایدگر نه هرمنوتیک کلاسیک (کلادینوس، شلایر ماخر، بک، دیلتای)، بلکه این حکم نیچه بود که «چیزی به عنوان حقایق غیر تاویلی وجود ندارد» و هر چه را که ما می‌شناسیم از راه تاویل می‌شناسیم. نکته مهم در کاربرد مفهوم تاویل در اثر بزرگ هایدگر، به نام هستی و زمان (Being and time) (دریفوس، ۱۳۷۶ : ۵۳) است که هایدگر از منش «تاویل گونه شناخت» نه همچون موردی خارجی یا چیزی که شناخت صرفاً در موقعیتی خاص بدان می‌رسد، بلکه همچون «موقعیت بنیادین شناخت» یاد کرده است، هرمنوتیک کارکرد فلسفه محسوب می‌شود، اندیشه‌ای است «دایره

شکل « که در باره مبانی خویش می اندیشد، پدیداری را تاویل می کنیم، سپس به یاری این تاویل، می خواهیم بنیان تاویل و خود آن پدیدار را بشناسیم.

هایدگر هرمنوتیک را «روش شناسی علوم تاریخ روح» می خواند، هرمنوتیک آشکارگی معنای هستی است بر آدمی. تا زمانی که Dasien [هستی - آنجا] وجود دارد، چیزی در آن می توان یافت که همواره گشوده است، چیزی که می تواند دگرگون شود و دگرگون خواهد شد، به نظر او انسان آن است که همواره در کار ساختن هستی خویش است. در این چارچوب مفهومی، تاویل و دانایی یکی می شوند، تاویل به معنای کشف گوهر مورد پنهان (شعر، حقیقت، امر مقدس) است، در واپسین آثار هایدگر این نظر آمده است که تاویل متن آشکار شدن معنای پنهان آن است. (احمدی، ۱۳۷۰: ۵۵۳) از دیگر اندیشمندان مهم هرمنوتیک مدرن هانس گئورگ گادامر است، مهم ترین کتاب او در زمینه هرمنوتیک، «حقیقت و روش» (Truth and Method) نام دارد، او شاگرد هایدگر است و آغاز اندیشه هرمنوتیک او مباحث هایدگر در مورد تاویل است، اما نه در قلمرو هستی شناسی، بلکه در قلمرو دیگری که از سر ناگزیری آن را «شناخت شناسی» می خوانیم. گادامر تاکید می کند که هیچ اصلی را مهم تر از این نمی داند که آدمی در موقعیت مکالمه قرار دارد، به نظر او حقیقت همواره در گردش و در دنیای مکالمه یافتنی است، مکالمه میان دو افق گذشته و حال اتفاق می افتد. از دید گادامر، هرگونه تاویل معنایی برای زمانی خاص و در مناسبتی که با پرسش هایی در افق خاص معنایی خاص می یابد، درست است، هیچ تاویلی قطعی، همواره درست و عینی نیست. گادامر و دیگر پیشروان هرمنوتیک مدرن در انکار معنای قطعی و نهایی متن تنها نیستند، بلکه تئودور آدورنو نیز گفته است "دیگر آشکار شده است که در اثر هنری کلام نهایی وجود ندارد" گادامر میان تاویل متن و شناخت متن تمایز قائل نشد، به نظر او تمامی اشکال شناخت، گونه هایی از تاویل هستند. به نظر گادامر، ذهن تاویل کننده در آغاز تاویل، پاک و خالی نیست، بلکه مجموعه ای است از پیش داوری ها، فرض های آغازین و خواست هایی استوار به افق امروز. گادامر چون هایدگر معتقد است که ما نمی توانیم [مثلاً] در باره افلاطون چیزی بدانیم، ما در باره خویشتن خواهیم دانست، آن هم از راه یکی کردن پرسش هایی که پیش روی افلاطون قرار داشتند با پرسش هایی که در برابر ذهن ما وجود دارند، همین و بس.

به هر حال، در مورد کاربرد هرمنوتیک در سیاست می توان با فرض کارگزاران و نظریه پردازان سیاسی به عنوان مؤلفان حیات سیاسی، و فرض حوادث و وقایع به عنوان متن حیات سیاسی و سرانجام با فرض مردم به عنوان خوانندگان و قرائت گران حیات سیاسی، از انواع هرمنوتیک استفاده کرد. باید به این مطلب اشاره می کنیم که با وجود وجوه مثبت روش هرمنوتیک، بعضی از نکات را باید مورد توجه قرار داد، از جمله:

۱. زمانی که بر فهم و تاویل رفتار دیگری تاکید می شود همواره این خطر هست که نتیجه هر تحقیق با دیگری و در مورد یک موضوع معین و در یک زمان مشخص، یکسان نباشد و این امر به بنای دانش آسیب می رساند.
 ۲. تکیه بر فهم و رسوخ به درون، نباید مانع از جمع آوری داده های دقیق آماری باشد.
 ۳. زمانی که بر درک دیگری بر پایه همدلی تاکید می شود، باید پذیرفت که این ابزار همواره کارساز نیست، تجربه زیسته نیز همواره قابل تحقق نیست.
 ۴. درون نگری، اشراق و بالاخره غرق شدن محقق یا مفسر در ژرفای اندیشه خویش به جای تحلیل واقع بینانه واقعیت اجتماعی، ورطه های گمراه کننده این روش هستند که باید بدان توجه نمود. (ساروخانی، ۱۳۷۰ : ۹۲۳)
 ۵. حالت پارادوکسی دایره هرمنوتیک به عنوان مشکل اساسی روش تاویل مطرح است، در حالی که معانی کلمات فردی به زمینه احاطه کننده وابسته است، این زمینه تنها با نتیجه ترکیب معانی کلمات فردی به وجود می آید. بنابراین، تفسیر چگونه ممکن است؟ همچنین این دایره با ترکیب استثنایی همنشینی کلمات به تسلسل تبدیل می شود. بنابراین، در چنین مواردی آشکار است که مفسر هرگز نمی تواند معنای نهایی یک کلمه را قبل از این که به جلو رفته و کلمات دیگر را ببیند، به دست آورد.
 ۶. تنوع فهم ها، تفاسیر و تعابیر به تعداد مفسران و تاویلگران بوده و این امر بدون داشتن معیاری برای واقع نمایی یا صدق آن ها به نوعی آنارشیسم علمی منجر می گردد. (واعظی ، ۱۳۸۰ : ۴۲۷)
- هایدگر در فصلی از کتاب هستی و زمان تحت عنوان «روش تحقیق مبتنی بر پدیدارشناسی» آشکارا شیوه فکری خود را «تفسیری» می داند، اما باید دید این نظر هایدگر چه ربطی به پدیدارشناسی دارد و نسبت آن با علم هرمنوتیک چه می تواند باشد. هایدگر به ریشه یونانی الفاظ فاینامون «Phainomenon» و یا «فاینستای» phainesthai و «لوگوس» (Logos) توجه می کند و می گوید: «فاینامون» به معنای چیزی است که خود را آشکار می کند؛ به معنای تجلی یافته، ظاهر شده. بنابراین، پدیدارها مجموعه چیزهایی هستند که به روشنایی آورده می شوند. این چیزها را یونانیان با «موجود» و یا «آنچه که هست» یکی می گرفتند. هایدگر معتقد است، این «متجلی شدن یا به ظهور آمدن چیزی آنچنان که هست» را نباید یک حقیقت ثانوی یا عرضی دانست. خود اشیا هستند که اولاً و بالذات به ظهور می آیند، پسوند «لوژی» در «فنومنولوژی» نیز به ریشه یونانی «لوگوس» برمی گردد. هایدگر بر آن است که «لوگوس» آن حقیقتی است که مجال جلوه یک چیز را فراهم می کند. «لوگوس» شأن اظهارکنندگی و بیان دارد و متوجه پدیدارهاست. باوجود این، «لوگوس» در این کار استقلال تام ندارد؛

یعنی خود شیء است که در آئینه لوگوس پدیدار می‌گردد و متجلی می‌شود و این ذهن نیست که معنایی به پدیدار می‌بخشد، بلکه آنچه به ظهور می‌آید در واقع، جلوه کردن و به ظهور آمدن خود اشیاست. بنابراین، پدیدارشناسی هایدگر را، که از «فاینستای» و «لوگوس» ترکیب یافته است، باید به معنای «امکان دادن به ظهور اشیا کماهی و پرهیز از اطلاق تحکمی و تکلف‌آمیز مقولات ذهنی خود بر آنها» دانست.

دور هرمنوتیکی:

دوری و حلقوی بودن فهم از ابتکارات هایدگر نیست؛ چراکه در آثار شلایر ماخر و دیلتای نیز سابقه داشته، اما به تعبیر گادامر، هایدگر نقطه عطفی در تاریخ به کارگیری این واژه است؛ زیرا به حلقه هرمنوتیک پایه هستی‌شناسی می‌بخشد. به دلیل آنکه فهم از مقومات دازاین و اجزای ساختار وجودی آدمی است، حلقوی بودن نیز ویژگی ساختار فهم و در نتیجه وصفی وجودی برای دازاین است. با توجه به آنچه گفته شد، تأویل مبتنی بر پیش ساختار است و پیش فهم یا ساختار سه‌گانه مورد نظر هایدگر را وقتی درباره هر تأویلی به کار ببریم، متوجه می‌شویم که تأویل رابطه مستقیمی با پیش فهم دارد که این امر ما را به سوی فهم (دور هرمنوتیکی) می‌کشاند. «فهم اجزا برای فهم کل، ضروری است و فهم کل برای فهم اجزای آن.» در یک جمله واحد معنای یکایک اجزای آن در پرتو معنای کل جمله فهمیده می‌شود و معنای کل جمله وابسته به اجزای آن است. در نتیجه، فرایند فهمیدن، فرایندی حلقوی و دوری می‌شود و در این دور است که معنا حاصل می‌شود. به دلیل آنکه هایدگر معتقد است که از یک‌سو، هر دازاینی در عالم خاص خود، که مرکب از اجزای گوناگون و دارای روابطی است، زندگی می‌کند و هیچ چیزی به صورت بسیط و منفرد و بی‌ارتباط با امور دیگر نزد دازاین حاضر نمی‌شود و از سوی دیگر معنای یک چیز نزد دازاین امر بسیط و منفردی نیست، بلکه هر چیز در شبکه‌ای از روابط و مناسبات و در قالب یک بافت برای دازاین معنا می‌یابد و فهم و تأویل مبتنی بر پیش ساختار و سه لایه فهم است، به حکم اینکه این پیش فهم‌ها هم محکوم به احکام فهم هستند، خود دارای پیش فهم‌هایی هستند و در نهایت، برای فهم و تأویل نهایی یک امر، زنجیره‌ای از فهم‌ها تشکیل می‌شود. (پالمر، ۱۳۷۷: ۲۰-۲۵)

هایدگر در هستی و زمان مثال‌هایی برای دور هرمنوتیکی می‌زند؛ از جمله اینکه:

۱. برای فهمیدن اینکه هستی چیست، ما نیازمند بررسی هستی دازاین هستیم. چگونه می‌توانیم هستی دازاین را دریابیم، هرگاه هستی را نشناخته باشیم؟

۲. فهم و تأویل دزاین یا هر امری نیازمند پیش‌دانسته‌ها است؛ اما پیش‌دانسته‌ها، خود فهم‌ها و تأویل‌هایی بیش نیستند و مثال‌هایی دیگر از این قبیل که نشان از حلقوی و دوری بودن فهم دارند. هایدگر در برابر اشکال باطل بودن دور هرمنوتیکی، پاسخ می‌دهد که اگر لزوم مسبوق بودن و تفسیر به فهم پیشین را دور باطل بدانیم، درک ناصوابی از عمل فهم داشته‌ایم. این امر نه دور باطل است، نه نقصی در راه حصول فهم، که نیازمند علاج و چاره‌سازی باشد؛ زیرا حلقوی بودن و دوری بودن فهم جزء ساختار و شرط وجودی حصول فهم است و فهم بدون آن ممکن نیست.

در نظر هایدگر، برای دوری از خطا و انحراف و سوء فهم در تفسیرهایمان، باید از راه درست وارد این دور هرمنوتیکی شد و این حلقه فهم‌مداری نیست که هر نوع دلخواهی از دانش بتواند در آن حرکت کند. این دور بیان پیش‌ساختار وجودی خود دزاین است. در این دور، امکان بنیادی‌ترین نوع شناسایی نهفته است، ما این امکان را یقیناً زمانی در تفسیرهایمان به طور اصیل حفظ می‌کنیم که فهمیده باشیم وظیفه اول و آخر و دایم ما این نیست که به پیش‌داشت و پیش‌نگرش و پیش‌دریافت خود اجازه دهیم که به صورت توهمات و تصورات عامیانه بر ما عرضه شوند، بلکه وظیفه ما دقیقاً آن است که این پیش‌ساختارها را بر حسب خود اشیا، چنان از کار درآوریم که به علمی مطمئن تبدیل شوند. (پالمر، ۱۳۷۷: ۵۵) بنابر تقریر هایدگر از حلقوی بودن فهم، تفسیر با پیش‌تصوراتی آغاز می‌شود که پی در پی جانشین هم می‌شوند تا آنچه مناسب‌تر است باقی بماند. فهم پیشین در حلقه هرمنوتیک، حکم پیش‌افکنی نخست را دارد. دزاین ابتدا نسبت به موضوع شناسایی با فهم پیشین خویش، خود را به سمت آن فرا می‌افکند. اما این مجال وجود دارد که فرافکنی‌های رقیبی وجود داشته باشند که با ملاحظه موضوع، پی در پی کنار هم قرار گیرند تا برای دزاین، وحدت معنایی حاصل شود. بنابراین، رسالت عمل فهم و تفسیر، یافتن فرافکنی‌های مناسب است. ورود درست یا آنچه هایدگر همواره به عنوان «امر آغازین» از آن یاد می‌کرد، امری است عملی. برای آنکه بدانیم «چکش» چیست، باید کار کردن با چکش را بلد باشیم، یا بدانیم دیگران با آن چگونه کار می‌کنند. معناها نه در واقعیت ذهنی و نه در تصمیم‌های دلخواهانه مستقرند، بلکه در شکلی از زندگی بنیاد دارند که ما به نحو ضروری در آن به سر می‌بریم. تأویل‌ها زابیده این شکل از زندگی؛ یعنی درگیری‌های عملی هستند.

نقد هرمنوتیک هایدگر:

نکته شایان ذکر آن است که هایدگر و گادامر هیچ کدام برای نظریه هرمنوتیکی خود دلیل متقن و مستدلی ارائه نداده‌اند، اگر گزارش از واقع داده‌اند، گزارش آنان خلاف واقع است، چون متدینان هر نوع تفسیری را بر نمی‌تابند و اگر توصیه می‌کنند، توصیه آنان براساس صحیحی استوار نیست. علاوه بر این، نگرش آنان مخالف روح دینی است، اگر واقعا چنین دیدگاهی را در مورد هرمنوتیک بپذیریم، لغویت در کلام خدا و پیامبر و فعل او به وجود می‌آید، همه ما می‌دانیم که قرآن و پیامبر،

علیه بت پرستی قیام کردند. اگر هیچ ملاکی برای برتری یک تفسیر از تفسیر دیگر وجود ندارد و تفسیر بهتر و صحیحتر معنا ندارد، مبارزه علیه بت پرستی چه معنایی دارد، چرا که بت پرستی نوعی قرائت از خدا پرستی است و بت پرستان بر آن بودند که این بتها ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک می کند. "والذین اتخذوا من دونه اولیاء مانعدهم الا لیقربونا الی الله زلفی" (سوره ۳۹/۳)

کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته اند [به این بهانه که] ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی پرستیم. بنابراین براساس دیدگاه هرمنوتیکی هایدگر باید بگوییم که بت پرستان با افق ذهنی خود چنین برداشتی از خدا پرستی داشتند و پیامبر نیز قرائتی دیگر و هیچ معیاری برای رجحان تفسیر پیامبر بر بت پرستان نداریم، از این رو نمی توان چنین نگرشی را در مورد تفسیر دین برگزید.

این که تفسیر مستلزم پیش فرض است، به معنایی سخن درستی است. همه مفسران برای تفسیر قرآن نیازمند آشنایی با زبان عربی، معانی بیان، منطق، تاریخ اسلام، شان نزول آیات و ... می باشند که می توان به اینها پیش دانسته نیز گفت، اما تفسیر قرآن نیازمند پیش فرضهایی است که بعضی از آنها مربوط به خدا، بعضی مربوط به متن و بعضی دیگر مربوط به انسان می باشند. چنین پیش فرضهایی را می توان پیش فرضهای ابزاری نامید نه معنا ساز، یعنی این پیش فرضها افق ذهنی مفسر را شکل می دهند و تغییر و تعدیل آنها جایز نیست. در نتیجه تفسیر نیز باید با این پیش فرضها هماهنگ باشد و اگر تفسیری با این پیش فرضها ناسازگار بود، از لحاظ دینی اعتبار ندارد.

جمع بندی :

آراء و اندیشه های هایدگر از جهات مختلفی قابل بررسی است، یکی از این جهات که تأثیر زیادی را بر متفکران نهاده است دیدگاه های هرمنوتیکی هایدگر است که تحولی اساسی را در روش هرمنوتیک به وجود آورد. هایدگر با مربوط ساختن هرمنوتیک با دیدگاه خاص فلسفی خود، معنای جدیدی به این اصطلاح داده است، او شأن تفکر فلسفی خود را شأن تفسیری دانسته و بدین وسیله جهت فلسفه را از پرداختن به مسائل ما بعد الطبیعه، اخلاق، معرفت شناسی و زیبایی شناسی گردانیده و ماهیت فلسفه را دگرگون ساخته است.

هرمنوتیک طی چند قرن اخیر توانسته است به صورت شاخه ای مستقل در حوزه تفکر بشری جایگاه ویژه ای احراز کند، امروزه متفکران برجسته و فراوانی درباره هرمنوتیک پژوهش می کنند و هر سال رسائل و مکتوبات متنوعی در این زمینه معرفتی به بازار اندیشه عرضه می شود. افزون بر این که، هرمنوتیک قرن بیستم این بخت و اقبال را داشته که دستاوردهای فکری خویش را به دیگر حوزه های دانش سرایت دهد و عالمان دیگر شاخه های معرفتی را تحت تأثیر قرار دهد و پرسش ها و بحث های تازه ای را در آن عرصه ها پی افکند، از این رو، در حوزه هایی مانند فلسفه، الهیات، نقد ادبی، علوم اجتماعی و فلسفه علم، شاهد کاربرد روز افزون هرمنوتیک و مباحث مربوط بدان هستیم. هرمنوتیک پیش از مارتین هایدگر، نوعی معرفت شناسی و روش شناسی بود؛ یعنی در جست و جوی ارائه روش بود. هایدگر در قرن بیستم، به طور کلی، فلسفه وجودی خود را به جای «روش شناسی» و «معرفت شناسی» برمی گزیند.

چیستی مفهوم هرمنوتیک در دنیای معاصر را می توان به شرح زیر خلاصه کرد:

- ۱- علم هرمنوتیک به مثابه علم تفسیر کتاب مقدس، اولین معنایی بود که در عصر جدید مورد توجه قرار گرفت. این معنا با جنبش پروتستانتیسم، گره خورده است که با نقد صلاحیت کلیسا به عنوان تنها نهاد مفسر کتاب مقدس، تلاش نمود خودبسندگی متن مقدس را نمایش دهد، لذا علم هرمنوتیک به معنای نظریه تفسیر کتاب مقدس مورد توجه قرار گرفت.
- ۲- دومین تحول در معنای هرمنوتیک، فعالیت شلایرماخر بود که درصدد ساختن نظریه عام تأویل علم هرگونه فهم زبانی برآمد. نظریه ای که بتوان آن را در مورد متون غیر مذهبی نیز به کار بست.
- ۳- سومین معنای هرمنوتیک در دنیای معاصر، برداشت دیلتای از آن است که هرمنوتیک را همچون مبنای روش شناختی علوم انسانی بکار برد. وی علم هرمنوتیک را مبنایی برای علوم انسانی در مقابل علوم طبیعی در نظر می گیرد. از نظر وی، روش خاص علوم انسانی یا علوم فرهنگی، فهمیدن و وظیفه کشف نیات، اهداف، آرزوها، منش و شخصیت های سازنده تاریخ است.
- ۴- معنای چهارم هرمنوتیک، پدیدارشناسی وجود و پدیدارشناسی فهم وجودی است که منسوب به هایدگر می باشد. او به طور کلی فلسفه وجودی خود را به جای روش شناسی و معرفت شناسی بر می گزیند. وی هرمنوتیک را نیز از روش، به فلسفه یا وجود شناسی تبدیل نمود.
- ۵- پنجمین معنای هرمنوتیک، برداشت گادامر از آن است. هرمنوتیک گادامر که هرمنوتیک فلسفی بوده، به نحوی ادامه هایدگر است و به دنبال آن است که به پرسش چگونگی امکان فهم، پاسخ دهد. وی در تلاش برای فهم این نکته است که در ورای خواست و فعل ما چه اتفاق می افتد؟ و منطق و عوامل موثر در تحقق این واقعه چیست؟

۶- هرمنوتیک فرهنگی تعریف دیگری بوده که توسط پل ریکور ارائه شده است. او هرمنوتیک را نظریه قواعد حاکم بر تفسیر یا تأویل متنی خاص یا مجموعه‌ای از نشانه‌ها به منزله متن می‌داند (احمدی علی‌آبادی، ۱۳۸۷، ۵ و ریکور، ۱۳۸۴، ۲۱۳).

هرمنوتیک همچنان زنده است و مانند گذشته مددکار مفسران در تفسیر سخن‌ها و نوشته‌هاست، به ویژه این که رویکرد تجربه‌گرایانه بشر فروکش کرده از آن رو که نتوانسته به همه نیازهای تحلیلی بشر پاسخ دهد و البته به همان میزان، روش‌های تفسیری سربرآورده‌اند. به هر روی، هرمنوتیک پاسخی به بُعد فراموش شده انسان یعنی روح است، به علاوه، روشی است برای جبران ناتوانی‌های روش‌های تجربی چون پوزیتیویسم و روش‌های ناشی از آن که راهی برای راهیابی به درون انسان و بطون اشیاء نمی‌یابند، لذا چنانچه روش‌های تفسیری در کنار روش‌های تجربی مورد استفاده قرار گیرند، مجهولات آنچه برای انسان مجهول است، به شدت تقلیل می‌یابد اما اگر روش‌های تفسیری به همان راهی که روش‌های تجربی رفته‌اند، برود و آن این که بهایی به روش‌های تجربی ندهد، قادر به حل کامل معماهای بشر نخواهد بود و این موضوع، برای روش‌های تجربی که قرن‌ها بی‌توجه به روش‌های تفسیری به تحلیل حوادث طبیعی و انسانی پرداخته‌اند و همواره آن‌ها را به علت توجه به بعد روحی بشر با نواقص مطرح کرده‌اند، صادق است. شاید بتوان بشر امروزی را خوشبخت‌تر از گذشته دانست، زیرا همزمان از دو روش تجربی و غیرتجربی برای درک کامل یا نزدیک به کامل علوم طبیعی و انسانی برخوردار است و از این رو، بشر امروزی بیش از هر مقطع تاریخی دیگر، به کشف حقایق حیات انسانی از جمله دستیابی به کنه حوادث و پدیده‌های سیاسی نزدیک‌تر است.

پیشنهادات نویسنده:

۱- ما باید با هرمنوتیک آشنا شده و آن را بومی کنیم، همان طور که جامعه‌شناسی قواعدی دارد که برخی در اسلام هست و برخی نیست و آن را متناسب با دین بومی می‌کنیم، باید هرمنوتیک راهم بومی کنیم و اگر به سمت بومی سازی علوم انسانی پیش می‌رویم، قطعاً یکی از این موارد هرمنوتیک است.

۲- علامه طباطبایی می‌فرمودند "توحید و خداشناسی یک امر فطری است و ما فقط باید شبهات و غبارها را در این زمینه کنار بزنیم" عرضه معارف دینی هم همین طور است، یعنی تا وقتی که موانعی بر سر راه باشد، نمی‌توان معرفت را انتقال داد، ریشه بسیاری از شبهاتی که امروز مطرح می‌شود، همین مباحث هرمنوتیک است، به همین دلیل باید حوزویان، اندیشمندان، اساتید و اهل علم و دین با آن آشنا شده و موانع را برطرف کنند.

۳- امروز برای شناخت اسلام در غرب موانعی وجود دارد و ما باید این موانع را برطرف کنیم که بخش عمده آن مربوط به هرمنوتیک است، متأسفانه ما از اول انقلاب از تعدادی روشنفکر به خاطر عدم آشنایی با هرمنوتیک ضربه خوردیم. بنابراین، مفهوم «هرمنوتیک» به معنای شاخه‌ای خاص از دانش، پدیده‌ای نوظهور و مربوط به دوران مدرنیته است. «هرمنوتیک» دارای سه معنا (بیان، الفاظ، توضیح دادن و ترجمه کردن) است که حقیقت (به فهم رساندن) در هر یک از آنها گنجانده شده است. در انتها آنچه مشخص است اینکه هرمنوتیک در منظر هایدگر همچون ابزاری در جهت هستی‌شناسی به کار گرفته شد.

کتابنامه:

۱. دکتر حریری، روزنامه همشهری، «هرمنوتیک انتقادی»، ۱۳۷۵/۱۲/۲۳، ص ۶.
۲. ر.ک: دکتر حمید عنایت در لوی استروس نوشته ادموند لیچ و دکتر رضا داوری در فلسفه در قرن ۲۰.
۳. دیوید کوزنز هوی، حلقه انتقادی، ترجمه مراد فرهادپور (تهران، گیل با همکاری انتشارات روشنگران، ۱۳۷۱)، ص ۹ - ۱۲.
۴. ریکور، پل ۱۳۷۳، هرمنوتیک: احیای معنی یا کاهش توهم ترجمه هاله لاجوردی، ارغنون ش ۳
۵. دکتر باقر ساروخانی، دایرة المعارف علوم اجتماعی، (تهران، کیهان، ۱۳۷۰)، ص ۹۰۸.
۶. بابک احمدی، ساختار و تاویل متن، شالوده شکنی و هرمنوتیک، ج ۲، (تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۰)، ص ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۹.
۷. حسن بلخاری، کیهان هوایی، «قرآن، تاویل و هرمنوتیک»، بخش اول، ۸ بهمن ۱۳۷۶، صص ۲۱ و ۹.
۸. همان، بخش دوم، بطن متن، ۱۵ بهمن ۱۳۷۶، ص ۸ - ۹.
۹. بابک احمدی، پیشین، صص ۵۰۳ - ۵۰۸.
۱۰. بالجیت سینگ، روزنامه همشهری، «هرمنوتیک در عرفان ابن عربی»، ترجمه عبدالمجید اسکندری، ۱۱ تیر ۱۳۷۶، ص ۶.
۱۱. پیشین، صص ۵۲۲ - ۵۳۰.
۱۲. پیشین، صص ۵۳۰ - ۵۳۹.
۱۳. حسن بلخاری، پیشین، کیهان هوایی، ۱۵ بهمن ۱۳۷۶، صص ۸ - ۹.
۱۴. دکتر حریری، پیشین.
۱۵. بابک احمدی، پیشین، ج ۲، صص ۵۰۹ - ۵۱۲.
۱۶. پیشین، صص ۵۵۳ - ۵۶۴.
۱۷. تری ایگلتون، پیشین، صص ۸۶ - ۹۲.
۱۸. جان مک کواری، مارتین هایدگر، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، (تهران، گروس، ۱۳۷۶)، صص ۴۱ - ۴۰.

۱۹. پل ریکور، رسالت هرمنوتیک به نقل از دیوید کوزنز هوی، حلقه انتقادی، ص ۲۶.
۲۰. هیوبرت دریفوس، پل دابینو، میشل فوکو، فراسوی ساخت گرایبی و هرمنوتیک، ترجمه بشیریه، (تهران، نشر نی، ۱۳۷۶، صص ۵۱-۵۳).
۲۱. بابک احمدی، پیشین، صص ۵۵۳-۵۶۴.
۲۲. دکتر باقر ساروخانی، دایرة المعارف علوم اجتماعی. (تهران، کیهان، ۱۳۷۰)، صص ۹۲۴-۹۲۳.
۲۳. احمد واعظی، درآمدی بر هرمنوتیک، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰، صص ۴۴۵-۴۴۸.
۲۴. ریچارد پالمر، علم هرمنوتیک، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی تهران، هرمس، ۱۳۷۷، صص ۲۰ و ۲۱.
۲۵. احمدی علی آبادی، کاوه (۱۳۸۷)، گذر و نقدی بر روش‌شناسی و روش تحقیق
Richard Harland , Beyond super structuralism, (London and New York :Rouledge ۲۷)
- ۲۸)Gadamer, Hans Georg(۱۹۷۷),Philosophical Hermeneutics,Translated By David E. Linge, Berkley and Losangeles University